



مقدمه: همزمان با دوران رشد و شکوفایی دانش، آگاهی، نوآوری و نوگرایی در غرب، پدیده‌های دیگر در سراسر جهان خودنمایی کرد که «استعمار غرب» نام گرفت. مورخی در این باره می‌نویسد: «جهان غرب دگرگونی‌هایی یافت و جنبش‌های بزرگ علمی، فکری، فرهنگی و مذهبی رنسانس و رفورماسیون را آژمود و رفته رفته تمدن بورژوازی غرب پا دو رویه ویژه شکل گرفت؛ رویه دانشی و کارشناسی و رویه استعمار. در پایان سده هجدهم تمدن دورویه، بورژوازی غرب تا بدان جا گسترش یافت و نیرو گرفت که سراسر جهان را ناگزیر از رویارویی با خویش ساخت بدین معنی که جهانیان به دانش و کارشناسی غرب نیازی گریزان‌پذیر یافتند و در همان حال رویه استعماری غرب همه جهان واپس مانده را سخت مورد تهدید قرار داد.»^(۱)

فراماسونری در شکل جدیدش ساخته و پرداخته اندیشه‌های بورژوازی غرب بود و به آزادی از بندهای فتودولتیه سیاسی و مذهبی کلیسایی می‌اندیشید و از این رهگذر شعارهای زیبا و سودمندی سر دادند و مردم زیر سلطه و ستم کشیده و تشنه آزادی را به همنوایی با شعارهای خویش فراخواندند. عبدالهادی حائری در

کتاب تاریخ جنبش‌ها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی می‌نویسد: «انگلیسی‌ها، هر جا به‌عنوان دیپلمات، بازرگان استعمارگر یا پورشگر گام می‌نهند، فراماسونگری را نیز به همراه خود می‌برند و با برقراری پیوندهای «برابری، برادری» شماری از دوستان، هم‌پیمانان و «برادران» رزاد در آن سرزمین به دست می‌آورند.»^(۲)

تمدن غرب با شروع قرن هجدهم رویه دیگری از استعمار را به مرحله اجرا گذارد. از فراماسونگری به‌عنوان شاخه مناسب در پیشبرد اهداف خود استفاده کرد. از این رو استعمارگران هلندی پس از بنیان نهادن فراماسونگری در کشور خود (۱۷۵۶) شاخه‌ای از آن را چند سال بعد در سرزمین زیر سلطه خود، اندونزی، بنیان گذار دند. انگلیسیان نیز نخستین لژ فراماسونگری هندوستان را در سال ۱۷۲۰ م گشودند و ناپلئون بناپارت که به سال ۱۷۹۸ به مصر لشکر کشید چند تن فراماسون را به همراه خود برد تا بی‌درنگ شاخه‌ای از فراماسونری را در آن کشور بنیان نهد.^(۳)

انگلیسی‌ها در فراماسونری
درباره ریشه‌های تاریخی فراماسونری افسانه‌ها و داستان‌های بسیاری بافته‌اند. از جمله اینکه آن را به دیر سلیمان و هندسه اقلیدس پیوند می‌دهند.^(۴) ولی بنابر گواهی تاریخ فراماسونری از سال ۱۷۱۷م در انگلیس آغاز شد. در این سال لژ انگلیسی با یکدیگر متحد شدند و لژ بزرگ (Grand Lodge) را تشکیل دادند.^(۵) در این لژ، افزون بر شماری چند از صاحبان حرف و صنایع، سران و بلندپایگان انگلیسی از جمله شاهزادگان وابسته به خاندان سلطنتی انگلیس نیز عضویت داشتند. شاهزاده «ولز» که به‌عنوان «دوارد هفتم» بر تخت پادشاهی نشست «استاد بزرگ» فراماسونری انگلستان بود.^(۶) از آن پس شبکه فراماسونری انگلستان با شتابی فراوان گسترش یافت و تا جایی که «لژ بزرگ» در سال ۱۷۲۹ م، ۶۳ انجمن و در سال ۱۷۳۳ م، ۱۲۶ انجمن را در انگلستان زیر پوشش گرفت و از ۱۷۳۷ تا ۱۹۰۷م در حدود ۱۶ شاهزاده انگلیسی به فراماسونری پیوستند. در پی گسترش نفوذ فراماسونری، ماسون‌های انگلیسی به فکر جذب اشخاص سرشناس در کشورهای دیگر برآمدند. به این ترتیب تکاپوهای سازمان فراماسونری انگلیسی در سده‌های ۱۹ و ۲۰ از نظر اصولی جز در چارچوب رویه استعماری تمدن غرب نمی‌توان بررسی کرد. روشن است که استعمار انگلیس می‌کوشید برای توسعه رویه استعمار خویش سیاستگذاران و چهره‌های سرشناس کشورهای واپس‌مانده جهان بویژه کشورهای اسلامی مانند ایران، عثمانی، هند و اندونزی را در جزگه فراماسونری درآورد و آنان را با شعار «آزادی، برابری و برادری» بفریبد. چنانکه در ادامه این پژوهش روشن خواهد شد، استعمار در سیر تلاشی

کانون‌های مخفی وابسته به استعمار پیر چگونه در کشور شکل گرفت؟

انگلیس و لژهای فراماسونری در ایران

- نریا شهسواری

از جنگ دوم جهانی و حوادثی بود که منجر به ملی شدن صنعت نفت شد، لذا تأسیس لژ فراماسونری فارسی‌زبان را وسیله مناسبی برای توسعه اهداف خود می‌دانست. نکته مهم اینکه بلافاصله بعد از تأسیس لژ تهران، بیشتر هیأت حاکمه ایران و بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی و ستاتورها به عضویت این لژ درآمدند.^(۷)

بیشتر رؤسا و مؤسسان لژهای فراماسونری انگلیس در ایران عمدتاً از کارگزاران سیاسی آن کشور در ایران بودند. L. D. Straker (استراکر) استاد اعظم سرپرست لژهای فراماسونری انگلیس در ایران، سال‌ها رئیس شرکت لینچ در ایران بود. او در سال ۱۳۳۸ هـ از ایران رفت و تغییر مأموریت یافت ولی بار دیگر برای سرپرستی لژهای ناحیه ایران در سال ۱۳۴۰ هـ به تهران بازگشت، مدتی نیز در آبادان و اهواز ماند.^(۸)

کریستوفر اسحاق فری، یهودی و از فعال‌ترین چهره‌های فراماسونری در حمایت بی‌برده از منافع انگلستان در ایران و استاد اعظم لژ بزرگ منطقه‌ای ایران و از کارکنان شرکت سابق نفت انگلیس–ایران بود. او در تأسیس لژهای فراماسونری وابسته به

انگلیس در ایران تلاش بسزایی کرد و در جلسات اکثر لژهای فراماسونری تابع انگلیس از جمله تهران، کوش و خیام شرکت می‌کرد، کریستوفر برای پیشبرد مقاصد خود، به ظاهر دین اسلام را پذیرفت و نام خود را از اسحاق به علی تبدیل کرد.^(۹)

صالح چیتاچات و الیاس دبی از دیگر یهودیان ماسونی فعال در تشکیلات فراماسونری وابسته به انگلیس در ایران بودند، آنها از سهامداران عمده شرکت‌های عربی بودند و از این طریق مسائل مالی لژها را تأمین می‌کردند.^(۱۰)

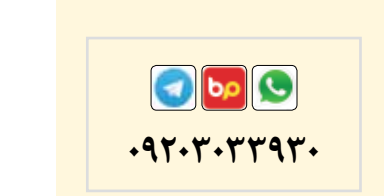
به فاصله کوتاهی پس از تأسیس لژ تهران، ماسون‌های انگلیس لژهای دیگری نیز تأسیس کردند. از جمله لژ کورش در ۱۳۳۹ م/ ۱۹۶۰ م، لژ خیام در ۱۳۴۰ م/ ۱۹۶۱ م، لژ ژاندارک در ۱۳۴۳ م/ ۱۹۶۴ م، لژ اصفهان در ۱۳۴۴ م/ ۱۹۶۵ م، لژ آریا در ۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ م، لژ خورسستان در ۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ هـ لژ اهواز در ۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ هـ لژ نور در ۱۹۶۷ م/ ۱۳۴۷ هـ و لژ شیراز در ۱۹۴۷ م/ ۱۳۶۸ هـ.

«هاری کاری» استاد اعظم لژ بزرگ متحد انگلستان درباره کیفیت لژهای فراماسونری تابع انگلیس در ایران می‌گوید: قریب ۵۰ سال است از پیدایش و گسترش فراماسونری در ایران می‌گذرد، فراماسونری در این کشور از کیفیت بالایی برخوردار است و اعضای لژهای آن را بیشتر مدیران اداری و بازرگانی تشکیل می‌دهند و بیشتر آنها از پزشکان، مهندسان، معلمان، استادان دانشگاه‌ها و شخصیت‌های سیاسی ایران هستند.^(۱۱)

گسترش تعداد سازمان‌های ماسونی وابسته به انگلیس و گرایش جمع‌کنیری از ایرانیان به این سازمان‌ها، نته‌تأثیر اعتراض سازمان‌های فراماسونری فرانسوی و آلمانی را برانگیخت بلکه موجب بدگمانی شاه نسبت به تشکیلات فراماسونری انگلیس شد و این سوسظن بویژه پس از اقدام خوسدرانه چند تن از اعضای تشکیلات فراماسونری تابع انگلیس در مخالفت با لایحه اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا در این کشور شورای ملی تصویب شد.^(۱۲) هر یک از این ترتیب ماسون‌های ایرانی به فکر تشکیل لژ مستقل ملی افتادند، لذا پس از مذاکراتی که میان ۳ شاخه فراماسونری در ایران یعنی انگلیس، فرانسه و آلمان صورت گرفت، سرانجام در خرداد ۱۳۴۷، لژ اعظم ایران به‌عنوان لژی مستقل تأسیس شد و از سوی این لژهای فراماسونری در ایران تأیید شد.^(۱۳) در جریان تشکیل لژ «لژ بزرگ ایران» مذاکرات طولانی به مدت ۲ سال میان ماسون‌های ایرانی و اعضای فراماسون‌های سه شاخه فرانسه، انگلیسی و آلمانی صورت گرفت. این جریان مشخص می‌سازد که ایران چگونه به میدان مانور استعمارگران و دولت‌های بیگانه تبدیل شده بود و جریان ملی و مستقل سازی فراماسونری لژهای آن نیز چیزی جز تلاش نافرجام برای راست کردن دیواری که از بن کج نهاده شده بود، مفهوم دیگری نداشت، مگر اینکه اقدامی به اسم استقلال طلبی و سنت‌خواهی محسوب شود، همچون «سیاست مستقل ملی» که محمدرضا پهلوی در امور اقتصادی و گاه سیاسی از آن دم می‌زد.^(۱۴)

درباره لژهای فراماسونری تابع انگلیس توجه به جایگاه اعضای چون رجال دولتی و کارگزاران حکومتی نظیر حسین علاء، سیاستمداران محافظه‌کار و مطیع سلطنت که نه تنها از نخست‌وزیران پس از مشروطه بود و قبل و بعد از مستوفی‌الممالک تشکیل کابینه داد، بلکه در دوران پهلوی نیز قدرت خود را حفظ کرد و علاوه بر وزارت دربار در زمان محمدرضا به نخست‌وزیری پس از قتل زرم‌آرا در سال ۱۳۳۰ و همچنین بعد از عزل زاهدی نایل گشت و حتی تروو نافرجام او در سال ۱۳۳۵ توسط فداییان اسلام موجب دستگیری و محاکمه آنان شد، بسیاری از

اشاره
<div>دادگاه قتل مدرسی، نمایشی بود</div>
مهندس «سیدمحسن مدرسی» فرزند مرحوم دکتر «سیدعبدالباقی مدرسی» و نوه پسر ی شهید آیت‌الله «سیدحسن مدرس(ره)» است. او درباره منش نیاسی ارجمند خویش، اطلاعات خانوادگی ارجمندی دارد که شمهای از آن را در گفت‌وشنود با موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران پیش روی باز گفته است. بخشی از این اطلاعات را در زیر می‌خوانید:
پدرم معتقد بودند امکان ندارد آقا (شهید مدرس) به اجل عادی از دنیا رفته باشند و قطعاً رژیم ایشان را کشته است. بعدها خود من از «مان‌الله جهانیانی» که افسر تحصیلکرده‌های بود، شنیدم که گفت: ۲ بار از طرف «رضاشاه» مأمور شدم پیغامی را به پدربزرگ شما برسانم. رضاشاه در پیام اول گفته بود: بیایید و نایب‌التولیه آستان قدس بشوید و در پیام دوم گفته بود: اگر به عراق بروید برای شما بهتر است. آقای مدرس به من گفتند: برو و به رضاخان بگو اگر من از این زندان خلاص شوم، من حسن هستم و تو هم رضاخان هستی و حاضر نشدند از تبعیدگاه خود بیرون بیایند
قبل از شهریور ۱۳۲۰ خانواده در جریان شکل شهادت شهید مدرس قرار گرفت. دوستان مرحوم آقا اطلاعات موثقی را به دست آورده بودند و به ما گفتند: جهانسوزی با ۲ مأمور شهربانی آقا را مسموم کرده بودند! آقای «حمدی» نامی هم از اهالی کاشمر بود و بعدها درباره زمین‌هایی که برای مقبره آقا لازم بود، به ما خیلی کمک کرد. او گفت: جنازه آقا را شبانه دفن کردند! مردم کاشمر قبر آقا را نسله‌گذاری کردند که گم نشود و بتوانند به وقتش مقبره‌ای بسازند. مردم غالباً قبر آقا می‌رفتند و نان و ماست نذر می‌کردند، چون قوت قوت با مرحوم آقا نان و ماست بود. پس از فرات رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، دادگاهی برای بررسی نحوه شهادت شهید مدرس برگزار شد. در سال ۱۳۲۲ که این دادگاه برگزار شد، ۹–۸ سال بیشتر نداشتیم و طبیعتاً مرا به این جور جاه‌ا راه نمی‌دادند، اما پدرم رفتند و ایراداتی را به نحوه برگزاری دادگاه وارد کردند. ایشان می‌گفتند: یک دادگاه کاملاً فرمایشی بود و همه مسائل را سرهم‌بندی کردند. قصدشان از برگزاری دادگاه فقط جلب قلوب مردم بود، کما اینکه در دوره نخست‌وزیری «قوم‌السلطنه» هم از پدرم خواستند وزارت بهداری را قبول کنند. این پیشنهاد از طرف «سیدجلال‌الدین مدنی» که در زمان قوام‌السلطنه نایب‌التولیه آستان قدس و وزیر مشاور بود مطرح شد که به سبب دوستی با پدرم، از ایشان شناخت دقیقی داشت. پدر در پاسخ گفته بودند: «بنده از لطف شما ممنونم، ولی می‌دانید ما مدرس‌ها اصلاً عادت نداریم دست روی دست بگذاریم و بیاستیم! پاسخم منفی است.» حکومت «محمدرضا شاه» می‌خواست این کار را بکند. در دوران صدارت دکتر «هصدق»، این تلاش‌ها بیشتر شد. مزار مرحوم آقا توسط مردم علامت گذاشته شده بود و مردم هم روی سنت شبهای چهارشنبه سر مزار ایشان می‌رفتند. ابتدا روی مزار یک علامت کوچک ساخته و پس از انقلاب به که مقبره زیبایی ساختند شد. در هر حال یادم هست در زمان دکتر مصدق در مسجد سیسپه‌لار مجلس ترحیمی برای مرحوم آقا گرفتند و من همراه پدرم رفتم. در آن مجلس ششمس قنات‌آبادی صحبت کرد. پدرم همین که متوجه شدند قرار است او حرف بزند، از جا بلند شدند و مجلس را ترک کردند! بعد هم آقا دوست ما خارج بودا او هم قیلاً روحانی، هم نماینده مجلس و هم عضو جبهه ملی بود. در هر حال حکومت تلاش کرد قلوب را جلب کند و به مردم محل کمک کرد که مقبره بسازند. عده‌ای زمین هدیه کردند. مرحوم عموهامیم آقا را خواب دیده بودند و لذا کارشان را در اصفهان رها کردند و به کاشمر رفتند و در آنجا مفاندن را اتاق مسقفی روی قبر ساخته و برای قبر سنگی تهیه شود. در اطراف مقبره هم اتاق‌هایی ساختند که مردمی که برای نذر و نیاز می‌آمدند، جایی برای اقامت داشته باشند. مردم می‌گفتند: ما هر وقت برای آقا نذر کردیم حاجت‌مان برآورده شد!می‌گفتند: ایشان بسیار سیاستمدار و هوشمند بودند. همیشه هم وسط اتاق می‌نشستند و قوری و سماور کنار دستشان بود. کسی هم حکمت این کار را نمی‌دانست! پدر می‌گفتند: افراد که می‌آمدند طبیعتاً دور اتاق می‌نشستند و کسی نمی‌توانست نزدیک ایشان بنشیند و بعد بیرون برود و بگوید پهلوی آقا یا کنار دست آقا نشستم!



ار تباط‌بامادر شبکه‌های اجتماعی